

درسهای انقلاب بهمن برای چپ ایران !

آرش کمانگر

<http://www.facebook.com/profile.php?id=100003106671640>



برای شروع بحث ضروری می‌بینم به دو مجادله و ابهام در زمینه برخورد با وقایع عظیم سال‌های ۵۶ و ۵۷ ایران اشاره کنم. اولین ادعا این است که آن وقایع صرفاً شورش و قیام بودند و نباید اصطلاح "انقلاب" را که به معنای دگرگونی بنیادی و ساختارشکنانه است به آن اطلاق نمود. من با این ارزیابی مخالفم. نه از این رو که انقلاب به مفهوم تغییرات ریشه‌ای و بنیادی نیست، بلکه بدین خاطر که اولاً مجادله مذکور مسأله پیروزی را شرط حیاتی انقلابی دانستن یک جنبش ارزیابی می‌کند، ثانیاً تفاوت حرکات اعتراضی معمولی را با جوش‌های عظیم و فراگیر انقلابی تشخیص نمی‌دهد. شرط انقلاب پنداشتن یک جنبش توده‌ای در مقطع زمانی معینی، تنها و تنها قرار دادن خواست‌ها و اهداف بنیادی و ساختارشکنانه در برابر خود است، این که این جنبش و اهداف به پیروزی نایل آیند یا نه، حدیث دیگری است و ابداع تأثیری روی انقلاب یا انقلابی خطاب کردن جوش و قیام توده‌ای ندارد. این اهداف ریشه‌ای البته به دو دسته تقسیم می‌شوند، یعنی انقلابات در شرایط حاضر به یک معنا می‌توانند به دو کاتگوری بزرگ تقسیم شوند: انقلابات سیاسی و انقلابات اجتماعی. انقلاب سیاسی انقلابی است که صرفاً سرنگونی رژیم حاکم و تغییر رونای سیاسی را از طریق جنبش‌های فراقانونی مردم دنبال می‌کند که البته می‌توانند به قهر و خشونت کشیده شوند و یا به مسالمت برگزار گردند. در انقلابات صرفاً سیاسی، فرم‌اسیون اجتماعی_اقتصادی حاکم بر جامعه، دست نخورده باقی می‌مانند و در سازوکارهای آن تغییرات اساسی صورت نمی‌گیرد.

اما انقلاب اجتماعی یا جنبشی که اهداف فراگیر اجتماعی در پیش روی خود داشته باشد به انقلابی گفته می‌شود که علاوه بر واژگونی رژیم سیاسی حاکم درصدد تغییر سیستم اجتماعی_اقتصادی نیز برمی‌آید و یا اهدافی پیش روی خود می‌گذارد که علاوه بر تغییر قدرت سیاسی حاکم، ناگزیر از در هم شکستن مناسبات اقتصادی موجود است. به همین خاطر در چنین انقلابی برخلاف انقلاب صرفاً سیاسی، هژمونی طبقاتی بر حاکمیت نیز تغییر اساسی می‌کند. حال آن که در انقلاب سیاسی، جابجایی تنها در چارچوب خود قشربندی‌های طبقه مسلط اقتصادی_مثلاً بورژوازی در دوران معاصر- تحقق می‌پذیرد.

پس ما حق داریم که نه تنها جنبش‌های مردم کشورمان را در سال ۵۷ انقلاب بنامیم، بلکه حتی محق هستیم آن را انقلاب اجتماعی بپنداریم و نه انقلاب صرفاً سیاسی. چرا که اکثریت مردم ایران یعنی کارگران و تهی‌دستان شهر و روستا در جریان آن انقلاب، صرفاً خواهان سرنگونی شاه و تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری مبتنی بر استقلال و آزادی نبودند، بلکه علاوه بر آن، خواهان عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابری‌های طبقاتی بودند. به همین خاطر با سقوط رژیم شاه و برخلاف میل حکام تازه به قدرت رسیده، شروع به تعرض به منافع بورژوازی و ملاکین بزرگ نمودند. مصادره زمین‌ها و تقسیم و یا کشت شورایی

آنها، کنترل کارگران بر کارخانجات، مصادره مسکن سرمایه‌داران فراری توسط بی‌خانمان‌ها و... جملگی از وزن بالای مطالبات طبقاتی و اجتماعی زحمتکشان ایران در انقلاب ۵۷ حکایت دارند. بنابراین نباید به صرف جایگزین شدن یک رژیم ارتجاعی بر رژیم پهلوی، از اهمیت انقلاب و مطالبات مردم کشورمان بکاهیم. به تاریخ ایران و جهان نیز که نگاه می‌کنیم به وفور شاهد انقلابات شکست‌خورده‌ای هستیم که هیچ کس در انقلاب نامیدن آن‌ها شک نداشته است. مثلا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه یا انقلاب مشروطه ایران که علیرغم تحمیل برخی اصلاحات بر رژیم قاجاری نظیر قانون اساسی و مجلس نیم‌بند، نتوانست همچون انقلابات بورژوازی قاره اروپا، اولاً نظام ارباب رعیتی را با نظام سرمایه‌داری جایگزین کند و ثانياً دموکراسی پارلمانی بورژوازی را (خواه در کسوت یک جمهوری همچون فرانسه و خواه در کسوت یک سلطنت واقعا مشروطه نظیر انگلستان) متحقق کند، از این رو نیمه‌کاره دچار هزیمت شد با این همه کسی در انقلاب پنداشتن آن وقایع (اعم از چپ یا راست) شکی ندارد.

مجادله دوم که از سوی برخی روشنفکران طرح می‌شود این است که انقلاب بهمن یک انقلاب اسلامی بود. البته حدود سه دهه است که هم حاکمان جمهوری اسلامی و هم حاکمان دول غربی و رسانه‌های تحت کنترل آن‌ها در جهان، از جنبش عظیم توده‌ای سال‌های ۵۶ و ۵۷ به عنوان «انقلاب اسلامی» که هدفی جز استقرار «بنیادگرایی مذهبی» نداشت یاد می‌کنند. در پاسخ باید گفت که اکثریت مردم با اهداف بزرگی چون پایان دادن به نیم قرن استبداد خاندان پهلوی، برچیدن نظام مورثی ۲۵۰۰ ساله و نشاندن یک حکومت انتخابی به جای آن، لغو سانسور و خفقان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، پایان دادن به سلطه امپریالیسم و آمریکا بر حیات سیاسی اجتماعی ایران، استقرار عدالت اجتماعی و غیره دست به انقلاب زدند، این که در میانه این عزم تاریخی و انسانی، بخشی از اپوزیسیون ارتجاعی یعنی اسلام‌گرایان تحت امر خمینی، رهبری انقلاب را به دست گرفتند و خود را موافق صورتی اهداف عمده توده‌ها نشان دادند، موضوع دیگری است که باید آن را جداگانه مورد تحلیل قرار داد والا حتی شماری از خود مقامات رژیم اسلامی نیز باور ندارند که انقلاب از همان روزها و ماه‌های اول با هدف استقرار جمهوری اسلامی و ولایت فقهی شیعه شروع شده بود.

حال بعد از طرح این دو مجادله و ابهام به این مساله کلیدی بپردازیم که عوامل شکست انقلاب ۵۷ چه بودند؟ و برای پیشگیری از تکرار آن‌ها چه می‌توان کرد تا قبل از این که دیر شود به مورد اجرا گذاشت. البته در همین حوزه یک مجادله سوم نیز خودنمایی می‌کند که مخالف شکست خوردن انقلاب است. این عده به چند دسته تقسیم می‌شوند نخست خود جمهوری اسلامی و همپالگی‌های آن در ایران و جهان (و البته تا حدودی دول و رسانه‌های غربی) که معتقد به پیروزی انقلاب هستند، از دیدگاه این حضرات هدف انقلاب استقرار جمهوری اسلامی بود که آن نیز تحقق پذیرفت و ۲۹ سال از حیات آن می‌گذرد. دوم افرادی و نیروهایی در طیف اپوزیسیون که تنوری "تداوم انقلاب" را طرح می‌کردند. خود این طیف به دو دسته تقسیم می‌شدند: نخست جریاناتی که در سال‌های ۵۷ تا ۶۲ طرح "شکوفاسازی جمهوری اسلامی" را در برابر خود نهاده بودند نظیر حزب توده، تروتسکیست‌ها و فدائیان اکثریت که خواهان تداوم انقلاب از طریق دفاع از "خط امام" و برای برچیدن نفوذ "لیبرال‌ها" و "حجثیه‌ای‌ها" در حکومت "انقلابی و ضدامپریالیستی" شان بودند. مشابه همین سیاست (ولی بالعکس) از سوی مجاهدین خلق و جریانات مانونیست (تا قبل از عزل بنی‌صدر) پی گرفته شد که همچون دسته اول معتقد به وجود دو پایه خوب و بد در جمهوری اسلامی بودند، منتهی از دید ایشان جناح خوب، جناح اقلیت رژیم یعنی نهاد ریاست جمهوری بنی‌صدر (که او را نماینده بورژوازی ملی ایران می‌پنداشتند) بود که باید جناح بد یعنی حزب جمهوری اسلامی و شرکا را زمین‌گیر و مغلوب می‌کرد. دوم جریاناتی نظیر طیف اقلیت جنبش فدایی که به رغم ارتجاعی دانستن کلیت رژیم، مخالف شکست انقلاب بودند. حال آن که انقلاب بهمن تماما شکست خورد. به چند دلیل:

اول این که از دل آن انقلاب، رژیم ارتجاعی جدیدی سر برآورد که مبتنی بر توهم و حمایت اکثریت مردم ایران بود یعنی انقلاب منجر به شکل‌گیری یک حکومت مترقی نشد. دوم این که بخش عمده اهداف اجتماعی انقلاب بهمن در رژیم نوپا نه تنها متحقق نشد بلکه بر کمیت و کیفیت معضلات افزوده گردید، سوم این که شما موقعی می‌توانید از "تداوم" چند و چندین ساله یک انقلاب سخن بگویید که اولاً نوعی قدرت دوگانه در جامعه وجود داشته باشد (مثلا در حوزه‌ها و یا مناطقی بخشی از قدرت در دست انقلابیون و بخشی در دست مرجعین باشد) ثانياً موقعیت انقلابی علی‌رغم استقرار یک رژیم نوپا در جامعه تداوم داشته باشد. حال آن که می‌دانیم این دو پارامتر فقط در کردستان وجود داشت و تاز تداوم انقلاب فقط در همان منطقه جغرافیایی صدق می‌کرد، در اکثریت بزرگی از کشور موقعیت انقلابی بهمن ۵۷ تداوم نیافت و بخش بزرگی از مردم علی‌رغم بی‌جواب ماندن مطالبات اقتصادی و سیاسی‌شان به رژیم خمینی توهم و سمپاتی داشتند و اساساً با تکیه بر همین پایه توده‌ای بود که سران رژیم توانستند از پس مخالفین متشکل خویش یکی پس از دیگری برآیند.

پس از این پارانتر بزرگ برگردیم به موضوع اصلی مورد بحث و آن چگونگی شکست انقلاب بهمن میباشد. به طور خلاصه عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

1 - غياب يك آلترناتيو سوسياليست و آزاديخواه كه بتواند همزمان بر مطالبات اساسی چون : استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، خودحکومتی مردم، حق تعیین سرنوشت خلق‌های ساکن ایران، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، برابری کامل زن و مرد، دولت سکولار و غیرایدئولوژیک و اهدافی از این دست بکوبد.

خود این غیبت محصول چندین علت دیگر بود که می‌توان از میان آن‌ها به عواملی نظیر: سلطه بلامنازع تفاسیر و قرائت‌های غیرمارکسیستی و ضد دمکراتیک بر کل جنبش چپ ایران، ضعف آگاهی‌های سوسیالیستی هم در میان روشنفکران چپ و هم در میان طبقه کارگر، ضعف سازماندهی و تشکل هم در جنبش چپ و هم در جنبش‌های کارگری و توده‌ای، تأثیرات زیان‌بار سیاست‌های حزب توده در دهه ۳۰ و مشی چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰، گرایش به پوپولیسم و بها ندادن به اهمیت کلیدی حضور و سازماندهی در میان کارگران و دیگر اقدار مدافع انقلاب اجتماعی، درک آشفته از مبارزات ضدامپریالیستی و ضداستبدادی و بی‌اعتقادی به اهمیت مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های بی‌قید و شرط، بها ندادن به افشای اندیشه‌های تتوکراتیک و نکوبیدن بر مطالبات سکولاریستی و لائیک، درک صوری و کلیشه‌ای از مطالبات و جنبش زنان و بنابراین محول کردن مبارزه برای برابری زن و مرد به استقرار نظام " موعود " ، عقب ماندگی وحشتناک و گاه ارتجاعی در زمینه مسایل مربوط به جنسیت، گرایش جنسی، اخلاقیات اجتماعی و غیره اشاره کرد. بنابراین به جرات می‌توان گفت که چپ ایران شانس آورد که به قدرت نرسید چون اگر می‌رسید لاقلاً در حوزه استقرار حکومت استبدادی، توتالیتر و مبتنی بر ادغام دولت و ایدئولوژی (و آن هم صرفاً تفسیری خاص از ایدئولوژی) تفاوت چندانی با جمهوری اسلامی نمی‌داشت و بنابراین شکل‌دهی به یکی از انواع رژیم‌های به‌اصطلاح سوسیالیستی و در عمل استالینیستی و بوروکراتیک قرن بیستم، حاصل آن می‌بود.

2 - سیاست دوگانه (دابل استاندارد) رژیم پهلوی در زمینه سرکوب مخالفین سیاسی. بدین معنا که این رژیم و مشاورین سیا و موسادش از آن‌جا که خطر کمونیسم _ آن هم در هم‌مرزی با اتحاد شوروی _ را خطر عمده تلقی می‌کرد، همه توش و توان خود را صرف سرکوب جنبش چپ و یا سازمان چریکی مجاهدین خلق (که آن را مارکسیست اسلامی می‌پنداشت) نمود در همان حال تا حدودی برخلاف حکومت رضاخان، امتیازات زیادی به مذهب و روحانیون داد و یا در سرکوب آن‌ها از خشونت کمتری استفاده می‌کرد ، به این بهانه که مراجع تقلید و روحانیون طراز اول همچون مورد خرداد ۴۲ می‌توانند با تحریک احساسات شیعی مردم آن‌ها را به خیابان‌ها بکشانند. رژیم محمدرضا شاه حتی به مدت ۱۳ سال به آخوندها حقوق می‌داد. به‌علاوه مدرنیسم غرب‌گرایانه شاه نیز تا حدودی زیاد صوری، اشرافی و تجملی بود و هدفی جهت تضعیف مذهب و جا انداختن مفاهیم سکولاریستی برای خود قایل نبود. بالعکس از ماهیت ضد مذهبی مارکسیست‌ها در نزد عوام برای کوبیدن و تخطئه آن‌ها استفاده می‌کرد.

3 - سازماندهی و تشکل طبیعی و گسترده ملایان در مقطعی که انقلاب مردم در غیاب يك آلترناتيو ترقی‌خواه و چپ شکل گرفت. روحانیون با لشکر ده‌ها هزار نفری تبلیغی و سازمان‌گرانه خود که از هزاران مسجد و مکان مذهبی به عنوان ستاد حزبی بهره می‌جستند و به علاوه با قاطعیتی که گرایش خمینی در زمینه سرنگونی شاه از خود نشان داد و طبعاً سواستفاده از اعتقادات و ریشه‌های مذهبی بخش‌های بزرگی از مردم، توانست رهبری انقلاب را خیلی راحت به دست آورد.

4 - حمایت گسترده و يك طرفه دول و رسانه‌های غربی از آلترناتيو " سبز " خمینی برای جلوگیری از عروج يك آلترناتيو " سرخ " ، عامل مهم دیگری بود که محافل امپریالیستی را متقاعد کرد که وقتی رژیم شاه را دیگر نمی‌توانند نجات دهند، بهتر است به شر کم‌تر رضایت دهند. اخراج خمینی از عراق و ورود او به فرانسه، يك پوشش خبری بی‌همتا برای او و همپالگی‌هایش مهیا نمود. حال آن که در آن موقع اکثر فعالین چپ و دموکرات یا در زندان بودند و یا اگر بیرون بودند، تریبونی برای بیان نظرات خود و ابزاری برای سازماندهی جنبش نداشتند.

5 - تسلیم بی‌چون و چرای بخش اعظم نیروهای سیاسی به هژمونی خمینی و محول کردن همه بحث‌ها و اختلافات به بعد از سرنگونی شاه (سیاست همه با هم) و بنابراین شکل ندادن به آگاهی و اراده مستقل مردم، یعنی به دور از هیچ چالش جدی، عرصه حیاتی رهبری را به خمینی‌گرایان محول کردند.

6 - سنت دیرپای استبداد در ایران و فقدان آگاهی و تربیت دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و مبتنی بر مدنیت و مدرنیته که سبب می‌شد نه تنها توده‌ها بلکه به‌اصطلاح روشنفکران و پیشروان نیز درک درستی از اهمیت نفس کشیدن در يك جامعه آزاد نداشته باشند، بالعکس خود مبشر یکی از انواع استبدادی حکومت‌گری بودند. بنابراین جامعه‌ای که سنت آزادی‌خواهی و اخلاقیات دموکراتیک در آن نازل باشد، حکم ژله‌ای دارد که توسط این یا آن پیشوا، قهرمان، لیدر و حزب می‌تواند به هر شکلی درآید.

از این‌جا به این بحث کلیدی روز می‌رسیم که چگونه می‌توان از تجارب گران‌بهای انقلاب بهمن برای شرایط به‌غایت حساس و بحرانی کنونی ایران استفاده نمود تا بار دیگر مبارزات و جان‌فشانی‌های عظیم مردم در باتلاق هزیمت فرو نرود و تاریخ به شکلی تراژیک مجدداً تکرار نشود؟ آیا اگر فرض بگیریم همین فردا جمهوری اسلامی بر اثر شورش مردم و یا در اوج بحران و اختلاف، از درون متلاشی شده و سرنگون

شود، استقرار آزادی، دموکراسی، حقوق شهروندی و برابری در کشور کثیرالمله و هشتاد میلیونی ایران تضمین شده خواهد بود؟ آیا اصلاً با این وضعیتی که اپوزیسیون دارد و در راس آن خلا یک آترناتیو حقیقتاً انقلابی و مترقی، مردم ریسک انقلاب و قیام سرنوشت‌ساز را به جان خواهند خرید؟ آیا در شرایط ضعف کامل همه نیروهای اپوزیسیون و عدم توانایی بالفعل آن‌ها برای آترناتیو شدن و مهم‌تر از آن قلت تشکلهای مستقل توده‌ای در ایران، دست زدن به یک شورش کور، شیرازه جامعه مدنی را از هم نخواهد گسست؟ و آیا دقیقاً در هراس از چنین بی‌آیندگی و ظلمت چشم‌انداز سیاسی ایران نیست که توده کار و رنج کشورمان علی‌رغم این که جان‌شان به لب رسیده، در آغاز کردن " نبرد آخر " این پا و آن پا می‌کنند؟ از خود می‌پرسند بچنگیم برای چه، برای که؟ مسلماً پاسخ همه این سوالات، تن دادن به ادامه نکتب جمهوری اسلامی نیست، اما دیگر ذهنیت عقب‌مانده سال ۵۷ را نداریم و به عبارتی نباید داشته باشیم، که صرفاً روی شعارهای نفی‌گرایانه تکیه کنیم و به چشم خود و مردم خاک بپاشیم که حلال همه مشکلات سرنگونی جمهوری اسلامی است. و ترازوی ترقی‌خواهی و انقلابی‌گری را تنها با این معیارهای نگاتیویستی، بالانس کنیم. نه دیگر بس است!

به باور من رنوس وظایف ما برای جلوگیری از شکست جنبشهای اجتماعی م ایران به شرح زیر است :

- 1- حمایت گسترده و پیگیری از مبارزات کارگری و ترقی‌خواه مردم و پژواک بین‌المللی آن‌ها با هدف ایجاد یک همبستگی وسیع برای جنبشهای داخل کشور .
 - 2- کمک به سازماندهی تشکلهای مستقل مردم (مستقل از دولت، حزب و ایدئولوژی معین) در داخل کشور نظیر سندیکا و اتحادیه‌های کارگری محلی و سراسری، هسته‌های مقاومت جوانان در محلات، تشکلهای زنان، دانشجویان و...
 - 3- مبارزه با کلیت رژیم و در این راستا افشای هر گونه تلاش و پروژه ای که می‌خواهد در چهارچوب این رژیم ، رویای تحقق دموکراسی را به مخیله خود راه دهد .
 - 4- تبلیغ، ترویج و روشنگری مداوم در زمینه مطالبات مهمی چون، جدایی هرگونه دین و ایدئولوژی از دولت، آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و تشکل، لغو کامل شکنجه و اعدام، اصل خودحکومتی مردم و مخالفت با سنت " حزب دولت " ، تلفیق دموکراسی غیرمستقیم و مستقیم از یک سو و دموکراسی سیاسی با دموکراسی اقتصادی از سوی دیگر، برپایی یک مجلس موسسان مبتنی بر حق رای همگانی و برآمده از انقلاب برای تعیین مدرن و به دور از جنگ داخلی و کشمکش‌های گروهی برای تدوین نوع نظام و قانون اساسی ایران (طبعاً ما انقلابیون سوسیالیست سعی خواهیم کرد در این کارزار، حمایت اکثریت مردم را از آترناتیو خود که همانا استقرار آزادی، سوسیالیسم و حاکمیت کارگران و زحمتکشان است، به دست آوریم.)
 - 5- روشنگری پیرامون اهمیت مبارزه طبقاتی در کنار مبارزه ضداستبدادی و بنابراین اهمیت مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری در کنار مبارزه برای آزادی و دموکراسی .
 - 6- تقویت و پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی دیگر نظیر جنبش زنان، جوانان، دانشجویان، محیط زیست، همجنس‌گرایان و جنبش‌های ملی برای حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و...
 - 7- مبارزه توأمان با رفرمیسم و آنارشیزم، یعنی جدایی‌ناپذیر دانستن مبارزه با اپورتونیزم راست از مبارزه با اپورتونیزم چپ. در دهه‌های گذشته هم سوسیال دموکراسی و هم استالینیزم ضربات هولناکی از دو سو به جنبش سوسیالیستی و کارگری جهان و ایران وارد نموده‌اند. عروج مجدد جنبش سوسیالیستی نیرومند در گرو وداع گفتن کامل با این گرایش‌ها و پذیرش یک روایت و قرائت رادیکال دموکراتیک می‌باشد .
 - 8- پایان دادن به تفرقه و سکتاریسم در درون طیف چپ انقلابی و سازمان دادن یک اتحاد بزرگ سوسیالیستی با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، گذار به سوسیالیسم ، جدایی دولت از هر نوع ایدئولوژی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، حق رای همگانی، حق تعیین سرنوشت ملل ، برابری کامل زن و مرد، سکولاریزه (عرفی) نمودن همه شنونات جامعه و اصل خودحکومتی مردم و... چنین اتحادی با الگوی سنتی " حزب واحد و طراز نوین طبقه کارگر " تفاوت اساسی دارد. افراد و تشکلات در چنین اتحادی ضمن همکاری و فعالیت حول اشتراکات یاد شده، استقلال و حق گرایش خود را حفظ می‌کنند. در واقع نه یک اتحاد عمل دموکراتیک است و نه یک ادغام ایدئولوژیک- حزبی.
- چپ انقلابی آزادیخواه ، در حال حاضر تنها با رسیدن به چنین درکی از اتحاد است که می‌تواند شانس خود را برای آترناتیو شدن امتحان کند والا همچون سال‌های گذشته در حواشی عالم سیاست باقی خواهد ماند. این چپ از لحاظ بازتاب مطالبات اجتماعی اکثریت مردم، تنها نیرویی است که می‌تواند از ماست مالی شدن اهداف ضداستبدادی- ضدسرمایه‌داری جنبش توده‌ای جلوگیری کند ولی به دو شرط : اول دست شستن از فرقه‌گرایی و رسیدن به اتحاد، دوم مجهز شدن به قرائت رادیکال دموکرات از سوسیالیسم .

9- افشای بی‌امان همه نیروهای ارتجاعی و بورژوازی در طیف اپوزیسیون که به دلیل امکانات تاریخی- طبقاتی خویش دست به نقد شانس بیشتری برای به دست گرفتن رهبری مبارزات مردم و بنابراین به بی‌راهه بردن آن دارند.

در يك جمع بندی فشرده میتوان گفت که برای جلوگیری از تکرار تراژدی شکست انقلاب بهمن، باید: با قرآنی رادیکال_دموکراتیک، آلترناتیو چپ را سازمان داد، پیشروترین و ترقی‌خواهانه‌ترین افکار و اندیشه‌ها را در میان مردم تبلیغ و ترویج نمود، مبارزه برای آزادی را از مبارزه برای برابری (و بالعکس) جدا نمود، به تشکیل‌یابی کارگران و توده‌ها یاری رساند و با اراده‌ای تلفیق‌گشته از شور و شعور، کمر به تحقق رویای بزرگ مردم کشورمان برای دستیابی به یک زندگی انسانی بست. هرچه چپ ایران سریع‌تر و قاطع‌تر آستین همت بالا زند، می‌توان به پیروزی انقلاب آتی امیدوار بود، در غیر این صورت، شکست یا بن بست آن حتمی است. پی بردن به این واقعیت تلخ، هیچ استعداد ویژه‌ای طلب نمی‌کند!